تصاویری از وحشتِ کرونا و خیابان‌هایی شبیه به «چرنوبیل»

■ گروه فرهنگ و هنر –ابراهیم نوروزی ـ عکاس خبری ـ از تجربه‌های خود برای عکاسی در دوران کرونا چنین می‌گوید: «در این مدت از فضاهای خالی شهر که نشان‌دهنده ترس مردم بود، از کشته‌شده‌ها و مراسم خاکسپاری، خانواده‌هایشان که عزادار بودند و حال بدی داشتند، و از زندگی روزمره مردم در قرنطینه عکاسی کردم، اما فکر می‌کنم که کرونا هنوز هم جای کار دارد و می‌توان به مسائل دیگری مانند روابطی که به هم خورده و یا افرادی که بیکار شده‌اند و تاثیرات دیگر کرونا بر زندگی مردم که شاید تا اکنون به سادگی از کنار آنها گذشته‌ایم پرداخت.»

نوروزی که با خبرگزاری آسوشیتد پرس در تهران همکاری می‌کند ادامه می‌دهد: با آغاز شیوع کرونا، ترس و استرس در همه مردم وجود داشت و من هم با اینکه خیلی از چیزی ترس ندارم اما به دلیل اینکه با نزدیکانم در ارتباط بودم، سعی می‌کردم احتیاط کنم. با این حال دوست داشتم به صورت گسترده و جدی به موضوع کرونا بپردازم؛ زیرا مسئله و اتفاق خیلی مهمی بود، به گونه‌ای که همانند جنگ جهانی همه دنیا را درگیر خود کرد و در همه جا قربانی گرفت. به نظرم یک عکاس خبری با توجه به وظیفه و شغلش با وجود تمام خطراتی که برای او وجود دارد باید روی این موضوع کار می‌کرد؛ و از طرفی تصاویر چنین اتفاق بزرگی در تاریخ بشریت ثبت خواهد شد. البته با توجه به اینکه موقعیت خیلی خطرناک بود، مدیرانم اجازه حضور در جاهای خطرناک را برای عکاسی نمی‌دادند و این هم مسئله دیگری بود و برای عکاسی باید مدیرانم را مجاب می‌کردم که با رعایت مسائل ایمنی تا حد زیادی از خطر در امان هستم تا اجازه رفتن به مکان‌های پر خطر را برای عکاسی داشته باشم.

او اضافه می‌کند: با شیوع کرونا و در روزهای اوج آن، همان‌طور که خیلی از مردم از ترس جانشان در خانه ماندند و خود را قرنطینه کردند، با یکی از دوستان عکاس درباره عکاسی از کرونا صحبت می‌کردیم. دوستم می‌گفت اوضاع خیلی خطرناک است و نمی‌شود برای عکاسی بیرون رفت و بهتر است خیلی بیرون نرویم و عکاسی نکنیم و در خانه خود بنشینیم تا به بیماری مبتلا نشویم. به او گفتم که ما عکاس خبری هستیم و باید ترس را کنار بگذاریم و وظیفه‌مان را درست انجام بدهیم. چطور می‌شود که عکاس بزرگی مانند رابرت کاپا با حضور در میدان جنگ در مقابل گلوله مستقیم قرار می‌گیرد و تصاویر «نورماندی» را به ثبت می‌رساند؟ اگر او این کار را نمی‌کرد هیچگاه هیچ تصویری از نورماندی به جا نمی‌ماند. او و دیگر عکاسان خبری دیگر که جانشان را به خطر می‌اندازند و زیر آتش جنگ و توپ و گلوله عکاسی می‌کنند، احساس می‌کنند که باید وظیفه‌شان را به درستی انجام بدهند و در جایی قدم بگذارند که مردم دیگر نمی‌توانند. پس ما هم یا باید ترس را کنار بگذاریم و کارمان را به درستی انجام بدهیم و یا اینکه شغل خود را عوض کنیم، اینکه بگوییم نمی‌توانیم و می‌ترسیم در این شرایط کار کنیم، معنا ندارد و اتفاقا در چنین شرایطی باید جدی‌تر کار کنیم.

نوروزی می‌گوید که با همین نگاه شروع کرد به عکاسی کردن از فضاهایی مانند ضدعفونی کردن شهر و اماکن مختلف تا اتفاقی که در کشور و دنیا در حال وقوع بود را به تصویر بکشد.

او ادامه می‌دهد: موضوع بعدی که نظرم را به خودش جلب کرد، ترس مردم از ابتلا به کرونا بود که به خاطر آن خودشان را در خانه‌هایشان قرنطینه کردند و تا مدتی طولانی بیرون نیامدند. به یاد دارم وقتی در آن زمان در شهر تردد می‌کردم به یاد صحنه‌هایی از فیلم چرنوبیل می‌افتادم که همه جا خالی شده و فضای عجیب غریبی به وجود آمده بود. این امر برایم خیلی عجیب بود تا حدی که مجموعه کوچکی هم درباره فضاهای خالی شهری که بر اثر ترس مردم ایجاد شده بود کار کردم؛ از اماکنی مانند ترمینال، پارک‌ها راه آهن، خیابان‌ها، ورزشگاه‌ها، زمین‌های بازی خالی شهری، پروژه‌های نیمه کاره رها شده و ... .

به تصویر کشیدن غم خانواده‌های داغدار

این عکاس در توضیح ماجرای رفتن خود به مازندران برای عکاسی از شرایط وخیم آن جا می‌گوید: پس از پرداختن به موضوعات شهری، تصمیم گرفتم به اصل ماجرا، یعنی بیماری و مرگ و میری که در حال رخ دادن بود بپردازم. با مدیران خود تماس گرفتم و به آنها گفتم که قصد دارم به مازندران که در وضعیت قرمز قرار داشت، بروم؛ در ابتدا با این موضوع مخالفت کردند و گفتند که جانم به خطر می‌افتد و البته شنیدم در آن روزها یکی از همکارانمان در نیویورک به کرونا مبتلا شده بود و کرونا در آمریکا هم داشت شیوع بیشتری پیدا می‌کرد. اوایل شیوع بیماری در آسیا و ایران به ما می‌گفتند که مراقب باشیم ولی برایشان عکس ارسال کنیم، اما وقتی متوجه جدی بودن شرایط شدند دفاتر امریکا و کشورهای دیگر را دورکاری کردند و به ما اعلام کردند که نمی‌خواهد از فضاهای خطرناک عکس بدهیم.

با این حال از آنجایی که معتقد بودم وظیفه دارم این اتفاقات را پوشش دهم، مدیران خود را مجاب کردم که با رعایت جدی نکات ایمنی به مازندران بروم و عکاسی کنم.

عکاسان خبری در تمامی این سال‌ها در همه بحران‌ها کار کرده‌اند و این بحران‌ها تأثیری در خود عکاسی خبری نداشته‌اند. البته در این شرایط تا حدودی عکاسی خبری محک می‌خورد و بعدها در آینده، عملکرد عکاسان خبری در روزهای بحران کرونا توسط عکاسان، عکاسان خبری، دیگر اصناف و افراد مرتبط با عکاسی خبری و مردم قضاوت و نقد و بررسی خواهد شد.

او ادامه می‌دهد: در نهایت به مازندران رفتم و در آنجا از مراسم‌های کفن و دفن افرادی که به علت ابتلا به کرونا جان خود را از دست داده بودند عکاسی کردم. همچنین سعی کردم یکسری مجموعه پرتره از خانواده‌های داغدار و عزادار کار کنم، به گونه‌ای که غم و اندوهی که متحمل شده بودند را به تصویر بکشم. در ادامه اجراهای موسیقی‌ای که موسیقیدان‌ها و نوازندگان در اروپا در بام‌ها و یا کنار پنجره‌های خانه‌هایشان از خود برای بهتر کردن حال همسایگانشان و خودشان به نمایش می‌گذاشتند، نظرم را جلب کرد. این اتفاق در شرایطی که فضا ترسناک و بیرون رفتن خطرناک بود، کار قشنگی بود و حس خوبی به مردم می‌داد. تا حدی که با پخش شدن ویدیوهای نوازندگان اروپایی، در کشورهایی مانند ایران که این اتفاق نیفتاده بود نیز نوازندگان شروع به ساز زدن بر روی بام خانه، بالکن یا کنار پنجره خانه خود کردند.

نوروزی تصریح می‌کند: تصمیم گرفتم درباره نوازندگان نیز یک مجموعه کار کنم؛ چون کار قشنگ و انسانی بود و ندیده بودم در دنیا کسی به این موضوع بپردازد. بنابراین با همکاری یکسری از دوستان و بچه‌های هنرمند این نوازندگان را پیدا کردم و از آنها عکاسی کردم که این مجموعه خیلی مورد استقبال قرار گرفت و در سایت‌ها و مجلات زیادی در دنیا کار شد کار زیبای نوازندگان ایرانی در روزهای سخت کرونا جهانی شد.

از الان به بعد باید با چه نگاهی به موضوع کرونا پرداخت؟

او در پاسخ به سوال بالا اظهار می‌کند: می‌توان از جنبه‌های مختلف به این موضوع نگاه کرد. یکی از جنبه‌های آن به رفتار مردم بازمی‌گردد؛ یعنی باید ببینیم که کرونا دوباره تا کجا پیش می‌رود و مردم چه رفتارهایی خواهند داشت تا بتوانیم آنها را ثبت و عکاسی کنیم و نشان دهیم که این بار کرونا چه تأثیری در رفتار و زندگی مردم داشته است.

تفاوت کرونا با سایر بحران‌ها

نوروزی درباره این امر می‌گوید: تفاوت‌های زیادی بین بحران‌های مختلف وجود دارد و هر کدام شرایط و خصوصیات خود را دارند. ولی کرونا یک بحران جدی و خطرناک است و این خطر تنها برای خود عکاس و برای یک لحظه نیست.

وقتی در افغانستان برای عکاسی از منطقه انتحاری و خطرناک می‌رفتیم برای سه تا چهار ساعت در معرض خطر بودیم و ممکن بود بیشتر از چند بار انتحاری شود، کمااینکه قبلا این اتفاق رخ داده و حتی برخی از همکاران ما جان خود را از دست داده بودند، ولی با خارج شدن از آن منطقه بحران برای ما تمام می‌شد. اما کرونا به این صورت نیست و شما هر لحظه در بحران هستید حتی تا روزها بعد از خارج شدن از منطقه پر خطر، و ممکن است دیگران را نیز با حضور در منطقه اوج کرونا به خطر بیندازید. کرونا هر لحظه با نگرانی و عذاب وجدان همراه است ولی در جنگ نگرانی و آسیب‌های احتمالی جسمی آن با خارج شدن از منطقه تمام می‌شود هر چند که بحران روحی آن همچنان ادامه دارد.

در پایان از او درباره تأثیر کرونا بر آینده عکاسی خبری سوال می‌کنیم، پاسخ می‌دهد: به نظر من تأثیر خاصی نخواهد داشت؛ چون عکاسان خبری در تمامی این سال‌ها در همه بحران‌ها کار کرده‌اند و این بحران‌ها تأثیری در خود عکاسی خبری نداشته‌اند. البته در این شرایط تا حدودی عکاسی خبری محک می‌خورد و بعدها در آینده، عملکرد عکاسان خبری در روزهای بحران کرونا توسط عکاسان، عکاسان خبری، دیگر اصناف و افراد مرتبط با عکاسی خبری و مردم قضاوت و نقد و بررسی خواهد شد.

داستانواره

■ فریبا موسوی

■ با هنرمندان جزیره

از این به بعد کنارت خواهم بود...

زنم خواب بود. ایستادم بالای سرش... گوشه پرده را با دست جلو کشیدم تا آفتاب صورت لطیف و زیبایش را اذیت نکند. اشک در چشمانم پیچید. دلم میخواست گریه کنم. موهای مخملی قهوه ایش از همیشه زیباتر بود. با شاخه گل های رز سفید و صورتی که برایش خریده بودم، داخل شیار های چوبی لبه تخت، بالای سرش را تزئین کردم، تا عطرشان در عطر موهایش بپیچد.

برگشتم داخل سالن. شروع کردم به چیدن میز عصرانه. کلوچه، خرما، چای... چند مشت نخودچی کشمش داخل کاسه چینی ریختم و روی میز گذاشتم، تا وقتی سمیرا بیدار شد، با تعریف خاطرات گذشته،از نخودچی کشمش های مادربزرگم او را بخندانم. گرچه در طول سه هفته گذشته تلاشم برای نشاندن لبخند برلبان زیبایش بی نتیجه مانده بود.

روی صندلی نشستم و منتظر بیدار شدنش شدم. انگار این بار خوابش خیلی عمیق بود. زمان انتظار برایم طولانی شده بود. به زمین خیره شدم. عذاب وجدان داشت سلول به سلول مغزم را می سوزاند. سه هفته از آن اتفاق می گذشت.

صدای زنگ تماس های مکرر، دوباره در خاطرم زنده شد و بغض کهنه را دوباره در گلویم پیچاند. خاطره پرده های توری آن پنجره با منظره زیبا ...مبل بزرگ چرمی... عطر موهای بلندِفر شده شرابی رنگ ...صدای نازک زنانه ای که فضارا پر کرده بود، و گوشی موبایل روی میز کنار دستم، که نام سمیرا را، روی صفحه اش حک کرده بود و مدام زنگ می خورد، دوباره در ذهنم پیچید.

با عصبانیت کف دستم را چندین بار به پیشانیم کوبیدم، و به بالشتکی که آن روز برای خفه کردن صدای زنگ گوشی، روی صفحه موبایل انداخته بودم، و نام سمیرا را از جلوی چشمم محو کرده بودم، نفرین کردم.

از پشت میز عصرانه، به وسط فرش سفید داخل سالن نگاه کردم. پیکر خونین سمیرا را، روی آن محدوده از فرش بخاطر آوردم. همان روز، و دقیقا دوساعت بعد از تماس های مداوم و بی پاسخ مانده از سمیرا...پیکر نیمه جانش درست همان جا افتاده بود. وقتی بالای سرش زانو زدم، چشمان ورم کرده و بسته اش،همراه با موهای نم دار و خیسش،حد و میزان اشک هایی را که ریخته بود برایم روشن کرد. دیدن کف دستش که گوشی موبایل را هنوز کاملا رها نکرده بود و بی حرکت روبه سقف قرار گرفته بود، درد خاصی در استخوان هایم پیچاند.

وبعد... یادم به التماس هایی که برای نجات سمیرا و جنین داخل شکمش، در راهروی بیمارستان به دکتر کرده بودم افتاد، و صدای دکتر را که گفت :

– متأسفم... نه جون همسرتون و نه جون جنین هشت ماهه شو نمیتونیم نجات بدیم.

و باز بعد از نگاه پرسشگر و پرترس و وحشت من، با عصبانیت ادامه داده بود:

– شما مقصرید آقا جان! اگر همسرتونو زودتر به بیمارستان رسونده بودید، قطعا حالت این قضیه فرق می کرد، و الان من مجبور نبودم جلو شما وایسم و بگم متاسفم آقا !....

صدای شکستن آن روز قلبم، در راهروی بیمارستان را، دوباره شنیدم. از دست دادن همسری که دوستش داشتم، و جنین پسری که سال ها برای آمدنش انتظار کشیده بودم، برایم قابل قبول نبود. باور نمی کردم باعث مرگ زن و بچه خودم شده باشم. هق هق گریه های پردرد، واشک های بی پایان مخفیانه ام، در زیر درختان بلند چنار، گوشه محوطه بزرگ بیمارستان، دوباره در نظرم مجسم شد...

یاد آوری صدای آن هق هق ها، صدای هق هقِ گریه تک به تکِ دختران عاشقی را در خاطرم زنده کرد، که در تمام این سال ها بعد از فریبشان، دلشکسته رهایشان کرده بودم...

در همین حال و افکار بودم که، صدای سمیرا را از پشت سرم شنیدم. از جاپریدم. دستش رابه دیوار گرفته بود و جلو می آمد. دویدم و زیر بازویش را گرفتم. به سختی راه می رفت. از روزی که آن اتفاق افتاده بود، روزبه روز ضعیف تر و نحیف تر شده بود. قدرت ایستادن روی پاهایش را نداشت. گفتم:

–دفعه آخر که با خواهرت رفتی دکتر. امروز دیگه خودم باهات میام. دوساعت دیگه به وقت دکترت مونده. بیا برات چای دم کردم ، با خرما بخور تا گرم بشی .

جوابم را نداد. فقط نگاهم کرد. از شرم نگاهم را دزدیدم و گفتم :

– بیاعزیزم. بیا بشین برات چای بریزم. الان سه هفته هست که من تمام کارا و جلسات کاریمو بخاطر تو تعطیل کردم. ببین دیگه اصلا عصرا نمیرم بیرون. می بینی؟ دیگه هیچ شبی دنبال کار نمی رم که دیر برگردم. دیگه زنگ نمی زنی دنبالم بگردی. به خاطر این که پیش تو باشم، فقط صبحا میرم سرکار، ظهرام برمی گردم خونه.

لبخند تلخی که به گوشه لب سمیرا نشست، سطل آب سردی را روی سرم خالی کرد. انگار که باسکوتش گفته باشد:«ممنون از تموم دروغایی که تو همه این سالها بهم گفتی».

بدون مکث ادامه دادم :

–نزدیک بود از دستت بدم، می فهمی؟ نزدیک بود ازدستت بدم...از این به بعد دیگه لازم نیس با خواهرت بری دکتر. دیگه تنهات نمی ذارم. وقتی دوباره باردار شدی و دکتر برات استراحت مطلق تجویز کرد، تا جایی که بتونم ازت مراقبت می کنم. دیگه نمی ذارم بچه مون از دست بره. دیگه نیاز نیس مثل این هشت ماه مرتب خواهرت بیاد ازت پرستاری کنه. خودم همه جوره کنارت می مونم. میخوام یه دختر خوشکل مثل خودت برام بیاری...

سمیرا بازهم نگاه کرد و سکوت کرد. فنجان چای را برداشت و آرام سرکشید...

در ماشین را باز کردم وکمک کردم سوار شود. راه افتادیم سمت مطب. پله ها را با کمک من، به سختی بالا رفت. صندلی ها پر از بیماران منتظر بود. نوبت سمیرا که رسید،بلندشد نگاهی به من انداخت و وارد اتاق دکتر شد. منشی در رفت وآمدبود،و مرتب مسیر میزش را تا اتاق دکتر طی می کرد. پس از مدتی به من نزدیک شد و گفت:

–آقا خانمتون که اومد بیرون شما برید پیش دکتر. دکتر میخوان باهاتون صحبت کنن.

پشت در اتاق ایستادم. سمیرا که بیرون آمد دستش راگرفتم وکمک کردم روی صندلی بنشیند. بعد سریع خودم را به دکتر رساندم.

خانم دکتر صندلیش را به سمت من چرخاند. عینکش را روی صورتش جابجا کرد وگفت:

– آقا من این موضوع رو به همسرتون نگفتم چون تو شرایط روحی بسیار بدی قرار داره و شدیدا هم نیاز به توجه و رسیدگی داره، ولی به شما میگم. همسرتون به دلیل سقط های مکرری که علی رغم تلاش ما، در طول سال های گذشته براش اتفاق افتاده، و آسیب جدی که در اثر زمین خوردن اخیر بهش وارد شده، دیگه قادر به بچه دار شدن نیست.

با بازگشایی موزه «اورسی»

آثار نقاشان امپرسیونیست فرانسه بار دیگر تماشایی شد

گروه فرهنگ و هنر – خانه‌ی آثار نقاشان فرانسوی امپرسیونیست که به موزه اورسی مشهور است، پس از سه ماه تعطیلی در نهایت روز گذشته بازگشایی شد.

موزه «اورسی» فرانسه که همچون سایر موزه‌ها و گالری‌های جهان با گسترش ویروس کرونا مدتی تعطیل شده بود، روز گذشته بازگشایی شد.

به طور معمول روزانه حدود ۱۵ هزار بازدیدکننده را در فصل تابستان از این موزه بازدید می‌کنند، اما با بسته بودن مرزهای فرانسه به روی بسیاری از گردشگران خارجی و لزوم رعایت فاصله‌گذاری اجتماعی ظرفیت روزانه این موزه به ۵ هزار نفر کاهش پیدا کرده است.

مدیر موزه «اورسی» بیان کرد: «بحران ویروس کرونا دنیای فرهنگ را دچار خسارات شدیدی کرده است. کاهش درآمد ما چشمگیر خواهد بود. ما با وضعیت پیچیده‌ای روبه‌رو هستیم و در برهه‌ی زمانی ۲۱ – ۲۰۲۰ با شرایط دشواری مواجه خواهیم بود. ما به حمایت ویژه‌ی دولت امیدواریم.»

۷۰ درصد از سود موزه «اورسی» را فروش بلیت‌ها در بر می‌گیرد. حدود ۷۰ درصد از تمام بازدیدکنندگان را نیز گردشگران خارجی تشکیل می‌دهند.

«اورسی» که در محل یک ایستگاه قطار سابق بنا شده است، خانه‌ی بزرگ‌ترین مجموعه شاهکارهای امپرسیونیست و پست امپرسیونیست است.

دولت فرانسه روند کاهش قوانین قرنطینه را از اواسط ماه «می» آغاز کرد.

«کاخ ورسای» از ششم ژوئن بازگشایی شد و موزه «لوور» نیز از ششم جولای میزبان بازدیدکنندگان خواهد بود.

معرفی کتاب

«بهتر فکر کنید؛ بهتر زندگی کنید»

نویسنده:
جول اوستین
مترجم:
فرزان حسنی

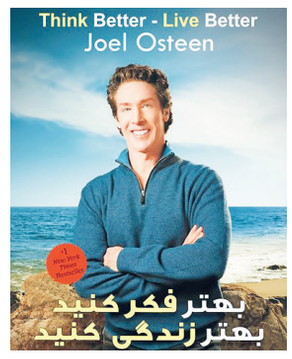

گروه فرهنگ و هنر – جول اوستین در این کتاب درباره اهمیت ذهن و مثبت‌اندیشی برای زندگی پیروزمندانه سخن می‌گوید.

درباره کتاب بهتر فکر کنید؛ بهتر زندگی کنید

جول اوستین در این کتاب الهام‌بخش با استراتژی‌های فوق العاده به شما یاد می‌دهد چگونه دوباره ذهن خود را برنامه‌ریزی کنید و با به کارگیری این راهکارها به سطح بالاتری از موفقیت برسید.

شما به گونه‌ای خلق شده‌اید که قادر هستید هر آنچه را می‌خواهید به دست آورید و زندگی پررونق، پیروز و سرشار از ایمان داشته باشید اما اگر ذهن شما نادرست برنامه‌ریزی شده باشد به جای دیدن فرصت‌ها، تنها محدودیت‌ها را خواهید دید.

از همان آغاز خداوند شما را به نحوی برنامه‌ریزی کرده که پیروز، سلامت، قوی و خلاق باشید؛ کتاب تفکر بهتر، زندگی بهتر به شما آموزش می‌دهد که چگونه می‌توانید افکار محدود و مخرب را از بین ببرید و با کنترل افکارتان زندگی خارق‌العاده‌ای برای خود وخانواده‌تان خلق کنید.

خواندن کتاب بهتر فکر کنید؛ بهتر زندگی کنید را به چه کسانی پیشنهاد می‌کنیم

این کتاب را به تمام کسانی که می‌خواهند تغییرات مثبتی در زندگیشان ایجاد کنند پیشنهاد می‌کنیم.

معرفی کتاب

«دو کلمه‌ای که امروز زندگی‌تان را تغییر می‌دهند»

نویسنده:
جول اوستین
مترجم:
هانیه منشی‌زاده

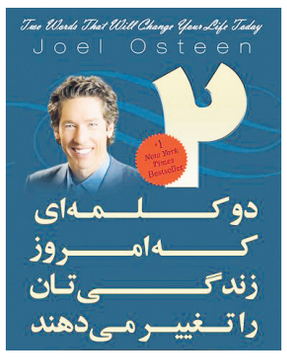

گروه فرهنگ و هنر – کتاب دو کلمه‌ای که امروز زندگی‌تان را تغییر می‌دهند یکی از سخن‌رانی‌های انگیزشی جُول اُوستین، کشیش پرطرفدار کلیسای لیکوود است.

او در این اثر که دنباله‌ای بر کتاب قدرت من هستم است درباره دو کلمه مهم و تاثیرگذار در زندگی سخن گفته است.

درباره کتاب دو کلمه‌ای که امروز زندگی‌تان را تغییر می‌دهند

جُول اُوستین، در کتاب پرفروش قبلی خود به نام قدرت من هستم، به این نکته اشاره کرد که هر کلمه‌ای بدنبال عبارت من هستم ذکر شود، همواره بدنبال گوینده‌اش خواهد آمد.

حالا در اثر حاضر که نسخه‌ای فشرده است جُول تاکید دارد اگر ما دست از انتقاد از خودمان برداریم، به جایش قدرت درونی، استعدادهای طبیعی، و توانایی‌های بالقوه‌مان را کشف خواهیم کرد و زندگی‌ای سراسر قدرت و سرور را تجربه می‌کنیم که خداوند برای شما خواستار است.

شما نیز با تمرکز بر من هستم! خود به سطحی جدید دست یافته و برکت خداوند را در زندگی‌تان تجربه کنید.

خواندن کتاب دو کلمه‌ای که امروز زندگی‌تان را تغییر می‌دهند را به چه کسانی پیشنهاد می کنیم

علاقه‌مندان به کتاب‌های انگیزشی و موفقیت.

اقتصاد کیش روزنامه
پرتیراژترین و با سابقه ترین نشریه جزیره کیش
گسترده ترین شبکه اطلاع رسانی داخلی منطقه آزاد کیش
۴۴۴۲۴۹۶۹
۴۴۴۲۴۹۹۹